

شبیه سازی انسانی و چالش های دینی فقهی

سید حسین همایون مصباح

چکیده:

قرن ۲۱ را قرن زیست شناسی نامیده اند؛ چون تکامل علم و تکنیک محصول مشترکی را به نام مهندسی ژنتیک به وجود آورده است که مبنای بسیاری از تغییرات در حیات فکری و عملی بشر خواهد بود. شبیه سازی انسان که چهره ویژه ای از همان مهندسی ژنتیک می باشد، هر چند علم نوپا و نوبنیادی است، شعاع درایش آن بس گسترده و عمیق است. در این نوشتار سعی شده است چالش ها و پرسش های احتمالی ای که در این زمینه فراروی دین و فقه قرار می گیرد، بازگو و پاسخ داده شوند. از این روی، نخست درباره شبیه سازی انسان از نظر علمی به اجمال سخن به میان آمده است و سپس دو نگره در مورد شکل گیری رفتار و خصوصیات انسان بیان شده است: نظریه ای تنها عامل ژن ها را تعیین کننده می داند و نظریه دیگر به عوامل اجتماعی - محیطی و سپس ژنی معطوف است و آن را تعیین کننده می داند. آن گاه چالش ها و پاسخ های آن که کلیدی ترین بخش این جستار است، تبیین تفصیلی می شوند.

در این باب چالش ها عمدتاً به دو گونه نمود پیدا می کنند: ۱. چالش هایی که فراروی دین به معنای عام قرار دارند و به سیرت فلسفی و عقلی درمی آیند؛ مانند مسئله آفرینش، فطرت، تغییر نوع؛ ۲. چالش هایی که ویژه فقه اند. این گونه چالش ها نیز به دو صورت نمود دارند: الف) چالش هایی که متوجه مبانی فقهی است؛ مثل اصل تکلیف، عبودیت و فطرت؛ ب) چالش هایی که به مسائل و اعمال و احکام فقهی ارتباط پیدا می کنند. چالش ها هر کدام به تفصیل بیان گردیده و پاسخ های آنها به صورت تحلیلی ارائه شده است.

کلیدواژه: مهندسی ژنتیک، شبیه سازی انسان، دین، فقه، ژن ها، D.N.A، آفرینش، فطرت، تغیی، خلقت و نوع، انسان طبیعی، سلول، تخمک، تخلیه هسته، تکلیف، جنسیت، ارتداد

مقدمه

دین و فقه (در معنای اصطلاحی و معروفش که به مثابه علم است، نه روش ویژه فهم)، هر دو با انسان از آن حیث که موجود عامل و کنشگر است، نسبت و پیوند دارد و در پی تنظیم و هدایت رفتار، کنش و عاملیت اوست؛ منتها دین با ساحت وسیع تر از رفتار و کنش، و فقه با حوزه محدودتر و شکل خاص از اعمال انسان، ارتباط دارد.

از سوی دیگر، علم به ویژه دانش و فناوری جدید نیز معطوف به رفتار و کنش انسان ها شده است و در پی تبیین و توضیح علل و عوامل و سازوکارهای شکل گیری رفتار و عمل آنان برآمده است. در دانش جدید در مورد رفتار و دیگر ویژگی های انسان دو دیدگاه وجود دارد:

۱. تمامی اوصاف فیزیکی، رفتاری و معرفتی انسان برآیند عامل ژن هاست که در ژنوم آن موجود قرار دارند و به تعبیر دیگر، تحت تأثیر ژنتیک است و سهم درایش و اثرگذاری دیگر عوامل چون محیط و فرهنگ پایدار نیست؛ بدین معنا که این عوامل به تدریج در شمار خصوصیات ژنتیکی قرار می گیرند. تمایلات مذهبی، انتخاب همسر، منع زنا با محارم و جز اینها همه در ژن ها از قبل برنامه ریزی شده اند و آنچه ما می خواهیم، تا حدودی خارج از نظارت ماست؛ چرا که اعمال ما تابع گد ژنتیک ماست و نمی توان تحولات تاریخی را بدون توجه به بُعد ژنتیک، فقط فرهنگی دانست. ۱

چامسکی در مورد زبان همین دیدگاه را دارد. به نظر ایشان تنوع زبان ها نامحدود نیست و ساخت بدن ما این اجازه را نمی دهد که هر صدایی را تولید کنیم و به اشکال دلخواه آن را ترکیب نماییم؛ چرا که ما در قید میراث ژنتیک خود هستیم. ۲

۲. نظر و دیدگاه دوم این است که خصوصیات رفتاری (به معنای عام) انسان تابع دو متغیر اساسی یکی ژنتیکی و دیگر عامل فرهنگ، محیط و تاریخ است؛ به گونه ای که این دو عامل هرچند بر یکدیگر درایش دارند، هیچ گاه بر دیگری فرو کاسته نمی شوند. (کی مورا) با جبرگرایی در زمینه زیست شناسی مخالفت می ورزد. به نظر ایشان (هر نوع از انواع موجودات زنده، عامل میلیاردها ژن اند، اما بیشتر آن ژن ها کمترین نقشی در تکامل ندارند). ۳

به این ترتیب، علم و دین در حوزه رفتاری انسان با هم متلاصق و همآورد می شوند و طبعاً در این فرایند یکی برای دیگری پرسش ها، مسائل و حتی چالش هایی ایجاد می کند. از دانش های نو می توان فناوری نوپیدای مهندسی ژنتیک را نام برد که کارویژه آن تنظیم، ترسیم و تغییر نقشه ژنتیکی موجودات از جمله انسان هاست.

رهاورد این دانش و فن در باب ژن های انسان (Cloning) یا همانندسازی انسان است که مدتی است چالش ها و پرسش هایی را فرا روی اخلاق، دین، حقوق ۴ و سیاست نهاده است.

در این نوشتار سعی شده است تا برایندهای چالش آور شبیه سازی انسان که ممکن است در ابعاد نظری و عملی فراروی دین و فقه اسلامی قرار بدهد، کاوش و بازنمایی شود. از این روی، لازم به نظر می رسد تا پیش از تبیین چالش ها و پاسخ گویی به آنها، تصویری کوتاه و گویا از فرایند شبیه سازی انسان (Cloning) ارائه گردد، اما در آغاز تعریف دو چیز ضروری است؛ زیرا هر دو نقش کلیدی در تصویر و تفهیم شبیه سازی انسان یا هر میکروارگانیسم دیگر دارند:

۱. ژن (Gene) چیست؟ ژن عبارت است از واحد یا ذره بنیادین فیزیکی که (ژنوتیپ) و (فنوتیپ) موجود زنده در آنجا برنامه ریزی و تعیین می گردد. به تعبیر دیگر، تمامی ویژگی های ظاهری - فیزیکی و نیز تغییرات روانی، مغزی و حیاتی سرچشمه در آن دارد. ماده اصلی در ساختار ژن ها، D.N.A است و D.N.A تمامی موجودات از دو پایه و ستون (قندی) و (فسفات) که به وسیله بازهای آلی چهارگانه (A - آدنین)، (C - سیتوزین)، (G - گوانین) و (T - تینین) به هم پیوند دارند، ساخته شده است. شبیه سازی انسان با روش مهندسی ژنتیک بر روی همین بازهای چهارگانه صورت می گیرد و در اثر ایجاد ترکیبات و پیوندهای جدید میان آنها تغییرات و تشابهات را در انسان ها به وجود می آورند.

۲. سلول انسان به دو گونه است:

الف) سلول هایی که تنها اطلاعات مربوط به همان عضو در آن فعال است و اطلاعات اعضا و بافت های دیگر غیر فعال و خاموش است. ب) سلول هایی که اطلاعات تمامی بافت ها و اعضا در آنها به صورت فعال وجود دارد. از این قسم تنها سلول های جنسی و بنیادی می باشد که اطلاعات تمامی بافت ها در آن فعال است، اما سلول های سایر اعضا مثل دست، چشم، قلب و... چنین نیستند و تنها اطلاعات مربوط به همان عضو یا بافت در آنها فعال است.

شبیه سازی معمولاً به سه نوع صورت می گیرد: شبیه سازی رویانی (Embryonic cloning)، شبیه سازی درمانی (Therapeutic cloning) و شبیه سازی تولیدی (Reproduction cloning) که در اینجا تنها روش سوم شبیه سازی مورد بحث است.

اگر بخواهیم شبیه سازی انسان را به صورت کوتاه و عمومی بیان داریم، عبارت از روانه ای است که در آن ژن های انسان به وسیله دانشمندان با کمک دانش و فناوری های جدید در این عرصه، مهندسی و برنامه نویسی می شوند، اما در اصطلاح فنی و علمی شبیه سازی انسان فرایند بس پیچیده ای است که سازوکار آن به گونه زیر می باشد:

۱. سلول بنیادی تخم یا تخمک؛

۲. سلول بالغ یک بافت از اعضای بدن انسان؛

۳. عملیات و فرایند تخلیه هسته ای و جایگزینی در هسته ای دیگر.

جهت تولید همانند یک موجود انسانی، نخست سلول تخم یا تخمک را از وجود یک خانم می گیرند و نقشه ژنتیکی (یا D.N.A) آن را بیرون می کنند. سپس سلول بافتی از بافت های بدن فرد دیگر از انسان را مثل سلول استخوان، پوست، مغز، عصب... را گرفته، نقشه ژنتیکی او را نیز تخلیه می نمایند و D.N.A او را با روش های شیمی و جریان الکتریسته داخل سلول تخمک که از D.N.A خودش تخلیه گردیده است، می سازند.

هر سلول از هر بافت و عضو بدن انسان، اطلاعات تمامی بافت های بدن را دارد، اما تنها اطلاعات مربوط به بافت همان عضو در آن فعال و آشکار است، نه اطلاعات بافت های اعضای دیگر. در مقابل، در سلول تخمک یا سلول جنسی اطلاعات تمامی بافت های بدن به صورت فعال و بیدار وجود دارند. بنابراین هنگامی که نقشه ژنتیکی سلولی، از عضوی از بدن تخلیه و در هسته تخلیه شده سلول تخم یا تخمک جایگزین می گردد، اطلاعات همه بافت ها از تمامی اعضای بدن در آن نیز فعال می شود و از تمامی امکانات و اطلاعات سلول تخمک به جز D.N.A استفاده می نماید. سپس این سلول داخل رحم صاحب سلول تخمک می شود و به صورت طبیعی سیر تکاملی خویش را پیموده، موجود انسان تولید می شود که از نظر ساختمان، نقشه و اطلاعات ژنتیکی همانند و شبیه کسی است که D.N.A از سلول او گرفته شده است.

گفته شد شبیه سازی انسان با روش مهندسی ژنتیک انجام می گیرد و عناصر و سازه های لازم در فرایند مهندسی عبارت اند از:

۱. سلول اصلی و سلول های دیگر؛ چون سلول ها قرارگاه ژن ها به شمار می آیند؛

۲. شناخت D.N.A؛

۳. ناقل. ناقل ها می توانند یکی از میکرو ارگانیسم ها مثل باکتریها، ویروس ها، قارچ ها... باشند که نقش تکثیرکننده دارند؛

۴. میزبان که تکثیر ناقل و همانند D.N.A نو ترکیب در همین مرحله انجام می گیرد؛

۵. آنزیم ها که برای فرایند تخریب و برش، اتصال، تغییرات شیمیایی، ترکیب و کپی برداری لازم اند و به کار گرفته می شوند.

آنچه بیان گردید تصویر و تبیین بسیار کوتاه و مختصر و فشرده از فرایند شبیه سازی انسان به روش مهندسی ژنتیک بود. ۵. اینک به ارزیابی و تحلیل چالش های دینی و فقهی که از ناحیه شبیه سازی انسان پدیدار شده و یا ممکن است پدید آید و نیز پاسخ بدان ها می پردازیم. در اینجا بحث به بیان فتوای فقها متمرکز نشده است.

چالش های دینی - فقهی

چنان که گفته شد، مهندسی ژنتیک عرصه های مختلف و چهره های گوناگون حیات را تحت تأثیر قرار داده و تغییرات بنیادینی را نیز در آنها نمایان نموده است. از مهم ترین آن عرصه ها حیات انسان می باشد. انسان امروز به کمک بیوتکنولوژی و مهندسی ژنتیک به قله های بلندی از توانمندی دست یازیده است که از جمله آن است، رازگشایی و رمزگذاری ذره یا واحد ساختمانی انسان که سرچشمه خصایص فیزیکی و رفتاری و توانایی مغزی و فکری او یعنی ژن است.

انسان امروز نه تنها ساختمان، جایگاه و کارکرد ژن و D.N.A را شناخته است، بلکه فراتر از آن قادر به تغییر ساختار، جا به جایی عناصر، ایجاد پیوندهای جدید، برنامه نویسی دلخواه روی D.N.A نیز گردیده است. پیامد برنامه نویسی، ترکیب و تولید جدید D.N.A در انسان، به وجود آوردن موجود انسانی کاملاً دلخواه از نظر روحی، روانی و فیزیکی است؛ یعنی انسان از آغاز انعقاد نطفه، بلکه پیشتر از آن تا زمان به دنیا آمدن و پس از آن، تمامی ویژگی هایش مثل: قد، وزن، رنگ، خلق و خوی، زیبایی و یا زشتی، قدرت تعقل و تفکر، مهارت و دانش امیال و عواطف... نه تنها تحت نظارت و مدیریت او قرار می گیرد، بلکه همه اینها به وسیله فرد انسانی تعیین و تولید خواهد شد.

بشر اگر روزی با مهندسی ژنتیک و یا دیگر دانش ها و فنون بتواند فرد انسانی را از تمامی جهات آن طوری که می طلبد، بسازد، فقه و دین را در محورها و مسائل ذیل به چالش وامی دارد:

چالش اول

یکی از پیامدهای احتمالی مهندسی ژنتیک، به چالش خواندن اصل تکلیف و یا مکلف بودن انسان می باشد؛ چون پیش بنیاد تکلیف عبودیت است و مسیر عبودیت از مخلوقیت می گذرد و انسان تا زمانی که حیات و تمام هستی خویش را مجعول، معطی و مخلوق دیگری نداند، بعید به نظر می رسد که رفتار عابدانه ای داشته باشد. انسان زمانی که نیک می نگرد، می یابد که هر آنچه او دارد و به او رسیده است، در واقع از آن او نیست؛ بلکه از خالق و معطی اوست و دقیقاً در چنین وضعیت، کشش عبودیت وجود او را به سمت معبود می کشاند.

نوک پیکان مهندسی ژنتیک نیز سینه مخلوقیت را نشانه گرفته است و در صورت توفیق تمام عیار، خاستگاه مخلوقیت را عوض خواهد نمود و شخص انسان جای خدا را خواهد گرفت و زمانی که انسان خود را مخلوق خالقی به نام (الله) نیابد، طبعاً عابد او نخواهد شد. با نفی عبودیت، دیگر تکلیف موضوعیت پیدا نمی کند و انسان خویش را در مقابل نیروی ماورای خودش یعنی خداوند متعال مسئول و پاسخ گو نمی داند. در این صورت، نه تنها سر بسیاری از احکام فقهی در باب عبادات، حقوق مدنی، حقوق کیفری و جزایی بدون کلاه

خواهد ماند، فراتر از آن فقه هیچ کارکردی نخواهد داشت؛ چون فقه بر محور تکلیف و مسئول بودن انسان در قبال خداوند می چرخد و با تزلزل این محور فقه نیز به تزلزل می افتد.

این که مسیر عبودیت از مخلوقیت و خالقیت می گذرد و غرض از افعال و رفتار عابدانه نزدیکی به خداوند می باشد، از قرآن کریم که کلام الهی است، به روشنی فهمیده می شود.

خداوند در سوره یس، آیه ۲۲ می فرماید:

(و مالی لا اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون).

در سوره های دیگر نیز آمده است:

مائده، آیه ۷۶:

(قل أتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضراً و لا نفعاً)؛

پیامبر! بگو: آیا شما به جز (الله) متعال چیزی را که مالک نفع و ضررتان نیست، می پرستید؟

عنکبوت، آیه ۱۷:

(انما تعبدون من دون الله اوثاناً و تَخْلُقُونَ إِفْکاً)؛

و بدانید که آنچه جز خدا می پرستید، بتهایی بیش نیست که شما خود به دروغ ساخته اید.

صافات، آیه های ۹۵-۹۶:

(قال أتعبدون ما تَنحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و ما تعملون)؛

[ابراهیم] گفت: آیا چیزی که به دست خود ساخته اید، شایسته پرستش است؟ در حالی که خداوند شما و همه چیز را آفریده است و نمی دانید.

از آیات مبارکه به خوبی فهمیده می شود که معبود می باید خالق، مالک و قادر مطلق باشد، نه مخلوق فقیر و ناتوان.

پاسخ چالش اول: ۱. پیشرفت و به عبارتی انقلابی که در علم ژنتیک در اواخر قرن ۲۰ به ویژه در چهره مهندسی ژنتیک نمایان شده است و شبیه سازی موجودات زنده خصوصاً انسان از کارکردهای انقلابی آن می باشد، به هیچ وجه کار و عمل آفرینشگرانه از سنخ آفرینش (الله) متعال در خصوص انسان نیست. البته فعالیت آفرینشگرانه انسانی در طول فعالیت آفرینشی الهی می تواند باشد؛ چون فرآورش مهندسی و علم ژنتیک، در گرو هستی پیشینی سلول های بنیادی و جنسی و نیز بازهای چهارگانه یا نقشه ژنتیک با خواص و قوانین شیمیک، بیوشیمیک و بیولوژیک، به آنها مختص است که هیچ کدام آنها فرآورده دست بشر نیست؛ بلکه در

حوزه علم و قدرت آفرینشگرانه خداوند متعال قرار دارد و آنچه که علم امروزین بشر بدان دست یابیده است، شناخت قوانین حاکم بر این واحدهای حیاتی است که بازتاب کارکرد و هویت زیستی آنهاست. دقیقاً بر مبنای همین شناخت، عالمان و مهندسان ژنتیک توان ایجاد تغییرات و ترکیبات در سلول های بنیادین و جنسی و در نهایت طراحی و برنامه نویسی ویژه را در تعاملات بازها و واحدهای حیاتی پیدا نمودند. البته این اقدامی جهشی و چشمگیر برای انسان می باشد که به گونه ای مستقیم تأثیر فراگیر در شکل دهی حیات بشر در آتیه خواهد داشت، اما این ظرفیت و توانایی علمی انسان ها، رابطه زیستی و خلقتی انسان را با خداوند نتوانسته است قطع نماید.

جهت روشن شدن بیشتر این که شبیه سازی انسان به روش مهندسی ژنتیک (Cloning) به هیچ وجه خالقیت خداوند را به مخاطره نمی اندازد، بلکه برعکس به گونه ای در واقع قدرت و علم خدا را ثابت می کند، فراگرد شبیه سازی را به طور مختصر توضیح می دهیم. به طور کلی سه نوع و روش برای شبیه سازی وجود دارد:

۱. شبیه سازی رویانی (Embryonic Cloning). در این روش یک سلول را قبل از رسیدن به مرحله تقسیمات جنینی با ایجاد تحریکات... به دو سلول تقسیم می نمایند که هر دو سلول از حیث نقشه ژنتیکی (D.N.A)، کاملاً مثل هم هستند. دوقلوها در عالم زیست نتیجه چنین فرایندی اند.

۲. شبیه سازی درمانی (Therapeutic Cloning) که عمدتاً برای درمان امراض لاعلاج... از آن استفاده می نمایند؛ مثلاً سلول های خونی انسانی تولید پادزهر نمی کند و یا عضوی ناقص دارد. از طریق نقشه ژنتیکی سلول های سالم به تولید عضو سالم و یا سلول های خونی ای می پردازد که سالم است و قدرت تولید پادزهر را دارد.

۳. شبیه سازی تولیدی یا تولیدمثلی (Reproduction Cloning). از این روش در تولید انسان ها و حیوانات همانند استفاده می شود که مورد بحث در این نوشتار است و چالش های مبتنی بر آن را می سازد. عناصر این فرایند همانندسازی از (۱) سلول تخم، (۲) سلول بالغ یک بافت از اعضای بدن و (۳) عملیات تخلیه و جایگزینی، تشکیل می شود.

برای تولید یک انسان، نخست سلول تخم را از یک خانم می گیرند و نقشه ژنتیکی D.N.A او را استخراج می کنند. سپس سلول بافتی از بافت های بدن انسان دیگر مثل سلول استخوان یا پوست یا مغز... را می گیرند و نقشه ژنتیکی D.N.A او را نیز تخلیه می نمایند و این D.N.A را با روش های شیمیک و جریان الکتریسیته داخل سلول تخم که از D.N.A خودش تخلیه شده می سازند. هر سلول از هر عضو بدن انسان اطلاعات تمام بافت بدن را داراست و تنها اطلاعات مربوط به بافت خودش در آن فعال است و اطلاعات بافت های دیگر در آن خاموش و غیرفعال اند، به جای در سلول تخم اطلاعات تمامی بافت های بدن به صورت فعال و بیدار وجود دارد. بنابراین هنگامی که نقشه ژنتیکی (D.N.A) یک سلول از یکی از اعضای بدن تخلیه می شود و در

هسته ای تخلیه شده سلول تخم جایگزین می گردد، تمامی اطلاعات از هر عضو و بافت بدن، در آن نیز فعال می شود و از تمامی اطلاعات و امکانات سلول تخم به جز D.N.A آن استفاده می نماید. سپس این سلول داخل رحم صاحب سلول تخم می شود و به طور طبیعی پس از نه ماه، موجود انسانی به وجود می آید که از نظر ساختمان و نقشه و اطلاعات ژنتیکی، کاملاً همانند فردی است که D.N.A از سلول او گرفته شده است.

در این سه روش و نوع شبیه سازی، خالقیت خداوند همچنان محفوظ و مستحکم است. دانشمندان علم ژنتیک بدون سلول تخم و قوانین حاکم بر آن و نیز در فقدان یک سلول بالغ از یک عضو دیگر و نقشه ژنتیکی این سلول با تمامی ویژگی ها و توانایی های آن، نمی توانند دست به هیچ کاری بزنند. اینها نمی توانند سلول تخم را با تمامی اطلاعات فراگیر که دارد و نیز D.N.A سلول هر بافت را با اطلاعات و ظرفیتی که در آنها تعبیه شده است و نیز سلول بنیادی را، ابتدا و مستقلاً پدید آورند و خلق نمایند؛ بلکه با استفاده از فناوری های نو و پیشرفته، قادر به کشف قوانین و ویژگی ها و قابلیت های آنها گردیده اند و بر مبنای آنها به بازترکیب و برنامه نویسی شان می پردازند.

۲. دلیل و علت عبودیت انسان در برابر الله متعال صرفاً مخلوقیت نیست؛ بلکه عالی ترین دلیل و علت عبودیت، شایستگی هایی است که در الله متعال وجود دارد و از سوی انسان ها به درجات گوناگون درک و دریافت می شود و همین که فرزندان آدم در میدان جاذبه چنان موجودی قرار گرفتند و آن را درک و دریافتند، تسلیم او می شوند و افتخار بندگی و پرستش را به دست می آورند.

البته خالقیت عنصری از شایستگی ها را می سازد، ولیکن تمرکز انحصاری بر آن در تفسیر و تبیین عبودیت، رابطه انسان و خدا را درست نمی نمایاند. اگر انسان تنها احساس مخلوقیت را در برابر الله متعال داشته باشد و آن خالق را واجد دیگر ویژگی ها و کمالات نداند و یا نیابد، در این صورت رابطه و پیوند کاملاً یک سویه، انفعالی و از باب جبر خواهد بود و چنین رابطه و پیوندی ارزش معرفتی و تکامل ندارد و مطلوب خالق انسان نیز قرار نمی گیرد. انسان به همین جهت، عبودیت را که فرآمده دریافت و معرفت وحدانیت، ربانیت، رحمانیت، قاهریت، مالکیت، حیویت، قیومیت، عالمیت ذاتی و نفسی در معبودی به نام الله است، سازنده می یابد. از این روی، در قرآن می خوانیم:

(لا اله الا هو الرحمن الرحيم) (بقره/۱۶۳)، (الله لا اله الا هو الحي القيوم) (بقره/۲۵۵)، (انما الهكم الله الذي لا اله الا هو وسع كل شيء علماً) (طه / ۹۸)، (قال يا قوم اعبدوا الله مالكم من اله غيره هو انشأكم) (هود / ۶۱)، (فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو) (مؤمنون/۱۱۶)، (من اله غير الله يأتیکم بضياء افلا تسمعون) (قصص/۷۱)

و ده ها آیه دیگر که در همگان، الله متعال را واجد اوصاف و ویژگی های فراوانی معرفی می نماید و چنانچه درست درک و دریافت کردند، آن موجود را شایسته پرستش و نیایش می یابند و چون فهم و درک آن ویژگی ها یکسان و همسطح از سوی انسان ها نیست، طبعاً عبودیت نیز مراتب و مراحل پیدا می کند؛ همان طوری که این واقعیت در گفتار و رفتار امام علی(ع) باز تاییده است:

(ان قوماً عبدوا الله رغبةً فتلك عبادة التجار وان قوماً عبدوا الله رهبةً فتلك عبادة العبيد و ان قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الاحرار) (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷؛ کافی، ج ۲/۶۸).

و شخص حضرت در بلندای مدارج عبودیت قرار دارد؛ زیرا درک و دریافتی جامع از شایستگی های نامتناهی معبودش فراهم آورده است:

(الهی ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک ولكن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک) (مستدرک نهج البلاغه/۱۶۵).

به این ترتیب، عبودیت برآمده از رابطه مخلوقیت، مرتبه ای از آن را بازگو می سازد و مراتب جامع و عالی تر عبودیت، برساخته وضعیت روحی و ذهنی بنده در پیشگاه احدیت و شایستگی های نامتناهی الله متعال است که از سوی پاره ای از انسان ها درک و دریافت می گردد.

۳. فقه تنها در باب عبادیات، زبان تبعدی و تکلیفی دارد، اما در عرصه ها و حوزه های دیگر زیستی، زبان حقوقی را برگزیده است که کارکرد منطقی چنین زبان و نگرشی محوریت مخلوقیت را در تنظیم ارتباط انسان با خدا از مرکزیت بیرون می آورد.

۴. ارتباط انسان با خدا، حتی ارتباط عابدانه او با خداوند متعال، صورت و سیرت حقوقی و دوسویه دارد. به همین جهت، عبادت خداوند از جانب انسان چونان حق الهی بر انسان خوانده شده است؛ یعنی خداوند یک سلسله حقوقی بر بندگانش دارد که از شمار آنها حق پرستش و بندگی است.

امام علی(ع) در نهج البلاغه (خطبه ۲۱۶) می فرماید:

(ولکنه سبحانه جعل حقه علی العباد ان یطیعوه و جعل جزاءهم علیه مضاعفة الثواب تفضلاً منه و توسعاً بما هو من المزید اهله).

از سوی دیگر، پیش بنیاد تکلیف و وظیفه، عبودیت نیست. تکلیف و وظیفه، دقیقاً همراه با حق و پیدایش حقوق زایش می یابد و معنای اجرایی به دست می آورد؛ یعنی هنگامی که انسان در چیزی حق مند باشد، تکالیف و وظایفی نیز در همان حوزه و رابطه پیدا می کند. به طور نمونه همین که من فرزند آدم، حق حیات (طبیعی، معقول و شایسته) داشتم و آن را به دست آوردم، طبعاً به موازات آن یک سلسله وظایف و تکالیفی نیز متوجه من می شود که در صورت عدم رعایت آن، مسئول خواهم بود؛ مثل حفظ و یا عدم اضرار به این حق برای دیگران. من حق مالکیت دارم و در برابر آن، به حفظ محیط زیست و منابع حیاتی و عمومی نیز مکلف می باشم.

بدون تردید بر پایه آموزه های اسلام، نه تنها احکام و دستورهای فقهی، بلکه باورها و اعتقادات، در راستای فطرت توحیدی انسان تنظیم و سامان یافته اند. فطرت توحید، یعنی همان ساختار خلقتی و وجودی انسان که سرچشمه کمال جویی و کمال نهایی طلبی است.

تلاش مهندسی ژنتیک و غرض دستکاری های ژنتیکی، تغییر خلقت موجودات از جمله انسان است. این تغییر خلقت در سطح بیرونی و لایه های فیزیکی وجود موجود (انسان) و به تعبیری فنی (فنون تیپ)، متمرکز و متوقف نمی شود؛ بلکه به فراسوی این سطح و به سوی اعماق شخصیت انسان و جهان فکر، اندیشه، انگیزه و امیال او نیز پیشروی می نماید. این مقیاس و سطح وسیعی از تغییر، قهراً اثر تغییرزایی بر ساختار خلقتی و وجودی یادشده نیز می گذارد. در فرایند تأثیر و تغییر به همان اندازه که احتمال تقویت ساختار وجودی کمال طلب و توحیدی می رود، احتمال تضعیف و تغییر بنیادین آن نیز وجود دارد. با توجه به دو احتمال نامبرده، هرگاه سمت و سوی مهندسی ژنتیک در راستای احتمال دوم قرار گیرد و به تولید انسان های پرشماری با این نوع خلقت موفق شود، در این صورت احکام فقهی و قواعد حقوقی - فقهی نه تنها بی تأثیر، بل بی منشأ می شوند. این جا باب دستورهای غیر فقهی بازتر و بازتر خواهد شد و این چالش بس بزرگی فراروی فقه می گشاید.

پاسخ چالش دوم:

۱. در صورتی که پیامدهای نامبرده اتفاق بیفتد، فقه بی پایه و اساس نمی شود؛ هرچند فراگرد تفقه را به پویش بیشتر فرامی خواند. چون وضعیت احتمالی نامبرده، برمی گردد به تغییرات و تحولاتی که در ابعاد و اجزا و شرایط موضوع (رفتار، ساختار، اندیشه و انگیزه...) واقع می شود، طبعاً با تغییر موضوع احکام و مقررات ویژه آن نیز باقی نمی ماند و تفقه پویا و برآمده از دین اسلام، این ظرفیت را دارد که با تغییرات پیش آمده و اوضاع نو، قواعد و دستورهای بازدارنده و یا اصلاحگرانه و تربیتی کارآمدی را عرضه بدارد، و این مختص نظام فقهی و حقوقی اسلام نیست؛ بلکه در هر نظام مدیریتی - حقوقی دیگر نیز چنان وضعیتی پیش می آید؛ همان طور که شاهد بودیم فعالیت های مهندسی ژنتیک در باب شبیه سازی انسان، نهاد کلیسا، نهادها و اندیشمندان حقوقی و سیاسی غرب را بر ضد این نوع فعالیت علمی بشری برانگیخت؛ زیرا آن را تهدید اخلاق و حقوق انسانی و نیز امنیت جهانی خواندند و از همین رو، اندیشه ها و برنامه های بازدارنده، سلبی و محدودیت آور عرضه نمودند.

بنابراین، این وضعیت فقه را نه تنها به رکود و سکون هدایت نمی کند، بلکه بیش از پیش تفقه پویا را در آن تقویت و بیدار می سازد؛ چنان که بحران های اخلاقی، اجتماعی و جنسیتی که برساخته عوامل متعددی چون: فقر، نابرابری، تجاوز، آموزش ناسالم، ناامنی... است، به نیروی محرک فقه و دیگر نظام های حقوقی و مدیریتی تبدیل می کند.

۲. این که گفته می شود دستورها و احکام فقهی و در مجموع پیام دین، با فطرت انسان سازگار است و یا مطابق آن می باشد، شاید از این رو است که اولاً، دفاع و استدلال پذیر هستند. ثانیاً، منابع و رویه قانون گذاری در اسلام بر ظرفیت و کاربردی است؛ به طوری که همپای نیازهای متغیر و نوشونده انسان می تواند گام بردارد. ثالثاً، هر انسانی در پی توسعه، پرورش و تکامل خویش می باشد و این ویژگی و طلب، جزء ساختار وجودی و شخصیتی اوست؛ هرچند در مصادیق، ابزارها و روش های این خصوصیت، خطا و اشتباهی صورت گیرد؛ قوانین حقوقی و فقهی اسلام انسان را در رسیدن به توسعه و تکامل همه جانبه شخصیت انسانی و سالم و پرورش آن یاری می رساند.

معنای این که انسان فطرتاً در پی سعادت و به کمال رسیدن آن هم کمال مطلق و فراگیر است، انکار اختیار و آزادی اراده از او نیست. این موجود، مسیر یاد شده را جهت دستیابی به هدف نهایی، با کمال اعمال اراده آزاد دنبال می کند. برنامه نویسی ژنتیک، مانند دیگر عوامل بیرونی و محیطی، می تواند انسان را در رسیدن به سعادت و آرامش یاری رساند و یا از دستیابی بازش دارد؛ همان طوری که محیط ناسالم، برنامه های آموزشی انحرافی، مواد مخدر، رهایی در روابط جنسی، دوستان نادرست، پول، قدرت پرستی، تعصب، جهالت و... این موجود را برخلاف جهت که نوع خلقت و ساختمان وجودی تکوینی و نیز برنامه ها و دستورالعمل های الهی و بشری تشریحی و وضعی بدان سوی هدایت می کند و فرامی خواند، راه می برد. برنامه نویسی ژنتیک در جهت منفی، بیش از این نخواهد بود، البته با شدت بیشتر، و این امور هیچ کدام نه خلق خالق در مقابل خالقیت خداوند است و نه ویروسی که دستگاه دینی - فقهی را از کار و فعالیت باز دارد؛ بلکه برعکس ضرورت حضور برنامه های دینی - فقهی و حقوقی - تربیتی را در جامعه انسانی بیش از پیش فراهم می آورد، البته با رویکردهای کارآمدتر.

چالش سوم

چنان که گفته آمد، یکی از پیامدهای دستکاری های ژنتیک و مهندسی D.N.A، تغییر خلقت و نوع است و این تغییر، حداقل سه پیامد دارد:

یک. انسان طبیعی و طبیعت انسانیت را مخدوش خواهد کرد.

دو. با مخدوش شدن طبیعت انسان و انسانیت، شخصیت انسانی مبهم و ناپایدار می گردد.

سه. و به این ترتیب انسان حقوق عام، فراگیر، پایدار و جهانی را که منشأ برابری است، صاحب نیست؛ زیرا عمده ترین مبانی حقوق که همان شخصیت انسانی انسان است، مبهم و ناپیدا می گردد و عملاً از ایستار مبنا بودن خارج می شود. به این ترتیب، حقوق طبیعی و فطری مانند: حق حیات، حق صیانت ذات، حق احترام و کرامت، حق آزادی... که هر یک منشأ آثار و احکامی چون: منع اذیت و آزار، شکنجه و زندان، تحقیر و نازلش

ساختن رفتار و اعمال بشر، دستیابی برابانه همگان به فرصت ها، ثروت ها، رفاه و توسعه... هستند، نه تنها فراگیر و جهانشمول نخواهند بود، بلکه از بیخ و بن انسان ها واجد چنین حقوقی نمی توانند شد. این جا نه تنها نظام حقوقی - فقهی اسلام، که نظام های حقوقی دیگر فرهنگ ها و تمدن ها به چالش جدی گرفتار می آیند.

پاسخ چالش سوم: این چالش از این مبنا تغذیه می شود که با مهندسی ژنتیک نوع خلقت انسانها تغییر می یابد و همین تغییر در زمینه های مختلف از جمله دستورهای فقهی اثر تخریبی می گذارد.

در جواب و حل این چالش چنین می گویم:

اولاً، در اسلام هرگونه تغییر ممنوع نیست و اصل تغییر در روابط و مناسبات انسانی - اجتماعی، هم مؤید و هم پیامد آزاد بودن انسان ها در اعمال اراده و اثبات اختیار آنها است و در پهنه هستی علت بقا و رسیدن به هدف و دلیل قانونمندی هستی می باشد. بر این اساس، انسان که بخشی از عالم هستی و عنصر پایه در مناسبات اجتماعی است، نمی تواند از این اصل بیرون باشد. به همین جهت، گونه ای از تغییرات در موجودات پذیرفتنی است و دلیلی بر منع ندارد. سخن یکی از اساطین فقه در جهان معاصر در این باب شنیدنی است. آیت الله خویی در ذیل آیه شریف: (ولأمرنهم... فلیغیرن خلق الله) (نساء/۱۱۹) می فرماید:

(ضرورة عدم الدلیل علی حرمة تغییر الخلقه علی وجه الإطلاق و إلاّ لزم القول بحرمة التصرف فی مصنوعاته تعالی حتی بمثل جرى الأنهار و غرس الأشجار... و قلم الأظفار من التغيرات فی مخلوقاته سبحانه تعالی)؛ ۶

دلیل بر حرمت ایجاد تغییر در خلقت به طور مطلق نداریم و اگر هر نوع تغییر در خلقت به طور مطلق حرام بود، لازم می افتاد تا هرگونه تصرف در مخلوقات الهی مثل کانال کشی آب ها، کشت درختان، قطع ناخن ها و دیگر تغییرات در مخلوقات خداوند سبحان حرام باشد.

ثانیاً، مهندسی ژنتیک در ابعاد ژنوتیپ و فنوتیپ آن مستلزم تغییر در نوع خلقت نیست و چنین توانایی ای ندارد؛ زیرا مهندسی ژنتیک هنگامی می تواند در اثر همانندسازی انسانی را تولید نماید که سلول تخم و نیز یکی از سلول های یکی از اعضای دیگر انسان نه دیگر موجودات وجود داشته باشد. در سلول تخم تمامی اطلاعات، برنامه و قوانین تمامی بافت و اعضای انسان به صورت فعال وجود دارد؛ اما در سلول دیگر اعضا (سلول استخوان، سلول پوست، سلول عصب، مغز و...)، تنها اطلاعات همان بافت فعال و عملگر می باشد و اطلاعات بافت ها و اعضای دیگر به طور غیر فعال وجود دارد و این اطلاعات فعال و عملگر نمی شوند، مگر این که آن را در سلول تخم قرار دهند. بدین معنا که در فرایند شبیه سازی (Cloning) نقشه ژنتیکی یا D.N.A سلول تخم را برمی دارند و سلول یکی از اعضا مثل: پوست، مغز، استخوان... انسان را نیز گرفته، نقشه ژنتیکی آن سلول را نیز تخلیه کرده، برمی دارند و همین نقشه ژنتیکی را در درون سلول تخم که از نقشه ژنتیکی

خودش تخلیه شده، قرار می دهند (البته این فرایند با یک سلسله مواد شیمیایی و تعاملات شیمیکی و جریان الکتروسیسته انجام می گیرد).

وقتی که نقشه ژنتیکی سلول بالغ یکی از اعضا داخل سلول تخم می شود، از تمامی امکانات، برنامه های سلول تخم به جز نقشه D.N.A او بهره می گیرند و تمامی اطلاعات و برنامه ها و قوانین تمامی سیستم و بافت های دیگر انسان در او فعال می شود (البته پس از این که داخل سلول تخم شد و دوباره در رحم مادر قرار گرفت و زمان نه ماه و اندی را سپری کرد). بدین طریق موجودی انسانی به دنیا می آید که از نظر خواص و ساختمان ژنتیکی شبیه و همانند فردی است که سلول از او گرفته شده است. این عمل تغییر در نوع خلقت نیست؛ چون نتیجه آن تبدیل انسان به حیوان یا گیاه از حیث فکری - معنوی و یا ساختمان فیزیکی نیست؛ زیرا اگر این گونه بود، نوع خلقت دگرگون می شد. پس نوع خلقت تغییر نکرده و چالش هایی که بر این مبنا استوار می گردید، متزلزل می شود. البته این دستکاری های ژنتیکی، چونان تیغ دو سر در دو جهت مخالف می تواند عمل نماید، هم در راستای تقویت آموزه های دینی و هم در جهت تضعیف و به چالش کشیدن آنها؛ چه این که در هر نظام اخلاقی، حقوقی و مدیریتی دیگر نیز چنان خواهد کرد.

بنابراین حقوق عام و فراگیری چون: حق حیات، کرامت، صیانت ذات و محترم بودن، هم به اعتبار منشأ الهی آن و هم به اعتبار منبع بشری اش محفوظ است و به خالقیت خداوند و انسانیت انسان خدشه وارد نمی سازد؛ چون مهندسی ژنتیک و همانندسازی، نه به خالقیت خداوند آسیبی می رساند و نه به انسانیت و موجودیت انسان که منشأ این حقوق است. هنگامی که این حقوق آسیب می رسد که انسان خودش با اراده و اختیار اسباب و زمینه های سلب و یا محدودیت این حقوق را فراهم آورد؛ مثل سلب امنیت عمومی، تجاوز به حق دیگران، قتل عمد.

چالش چهارم

یکی از احکام فقهی در مورد مرتد فطری قتل است. پیش فرض ارتداد و حکم آن، این مبنای انسان شناختی اسلام است که انسان ذاتاً موحد و ساختار فطری و وجودی او توحیدی می باشد. عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) از قول خداوند که می فرماید: (فطره الله التي فطر الناس عليها)، سؤال می کند که معنای این فطرت چیست؟ ما تلك الفطرة؟ حضرت در پاسخ می فرماید:

(هی الاسلام فطرهمُ اللهُ حين اخذ ميثاقهمُ على التوحيد قال: الستُ بربکم...); ۷

آن فطرت و خلقت، اسلام و دین توحیدی است.

در روایت دیگر، زراره از امام صادق معنای آیه مبارکه را می طلبد. حضرت در پاسخ می فرماید:

(فطرهم جميعاً على التوحيد). ۸

و از پیامبر(ص) اسلام روایت شده است که فرمود:

(كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ أَبْوَاهَا يَهُودَانَهُ وَ يَنْصَرَانَهُ وَ يِمَجْسَانَهُ...) ۹

همان طوری که گفته شده، حکم مرتد در مورد مرد، قتل و در مورد زن، حبس ابد، سخت گیری و... می باشد. محمد بن مسلم از امام محمدباقر(ع) در مورد مرتد پرسشی می کند. حضرت می فرماید:

(من رغب عن الإسلام و كفر بما أنزل على محمد بعد إسلامه فلا توبة له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته و يقسم ما ترك على ولده); ۱۰

کسی که از اسلام برگردد و آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده، انکار کند. البته این بعد از آن است که اسلام آورده است و توبه چنین کسی پذیرفته نیست و قتلش حتمی است، زنش از او جدا می گردد و اموالش بین ورثه تقسیم می شود.

در مورد حکم ارتداد زن نیز آمده است:

(عن ابی عبدالله فی المرتدة عن الإسلام, قال: لا تقتل و تستخدم خدمة شديدة و تمنع الطعام و الشروب إلا ما يمسك نفسها و تلبس خشن الثياب و تضرب على الصلوات). ۱۱

طبق انسان شناسی اسلام، مرتد فطری از اصل خلقت دور می افتد و پایه های حیاتش فرو می ریزد و این فروریزی به معنای پایان یافتن حیاتش می باشد. دقیقاً مثل ساختمانی که اسکلت و ستون هایش فرو ریخته است که در این صورت عملاً تمامی وجوه حیاتی آن (اتاق ها، سیستم تهویه، آب رسانی، گاز و برق، زیبایی و...) ویران می گردد و دلیل و علتی برای بودن ندارند. انسان مرتد نیز چنان است؛ چون حیات خویش را از پایه ها و ستون هایش دور داشته پس فرو ریزی آن حتمی است. به این ترتیب آن انسان شناسی اسلامی با این داوری فقهی دست در دست هم می دهند و قتل را برای مرتد ترسیم می نمایند.

اینک که مهندسی D.N.A و دستکاری های ژنتیک، دگرگونی ساختار وجودی و خلقتی نامبرده را در پی داشته و ساختار وجودی و خلقتی متنوع و ناسان را جایگزین خلقت واحد و یکسان نموده است، دوری از اصل خلقت، فروریزی پایه های ساختار وجودی توحیدی که رهیافت طبیعی آن نابودی است و قتل زبینه و سازنده آن است، محقق نیست؛ بلکه رفتن از خلقت به خلقت است که پاداش این مرگ نیست؛ بلکه حیات است. از این رو، حکم قتل در مورد مرد و شکنجه در مورد زن، بی دلیل است. در این فرض اگر مرد مسلمانی اسلام را رها می کند و یا فراتر از آن از توحید روی برمی تابد، این برابر با ترک اصل خلقت او نیست تا طبیعتاً شایسته مرگ باشد؛ چون اصلاً خلقت واحد و ساختار وجودی یکسانی وجود ندارد تا چنین داوری ای سزاوار و منطقی باشد و مرتد را با آن که از اسلام برگشته است، به قتل محکوم کرد.

در این ایستار بحق یا ناحق، احتمال مواجهه با فقه می رود و باب چالشی را به طریق بیان شده در مقابل فقه بازگشایی خواهد کرد. از این رو، بر فقیهان فرهیخته و سخت کوش است که فراتر از صدور حکم گام بردارند و مدیریت موضوع را پی گیرند.

پاسخ چالش چهارم: ۱. در میان شیعه و سنی کیفر مرتد، قتل است و این از اقوال مشهور است؛ منتها در میان اهل سنت، ابوحنیفه و شافعی این حکم را هنگامی قابل اجرا و قطعی می دانند که فرصت توبه به مرتد، خواه ملی و خواه فطری، داده شود تا اگر توبه نکردند، کشته شوند. ۱۲ در هر صورت، ارتداد یک نوع جرم به حساب می آید و برای تحقق جرم و ترتب مجازات بر آن، سه عنصر ضروری است و در فقدان یکی از آنها حکم جاری نمی شود. آن سه عنصر عبارت اند از: ۱. عنصر مادی، ۲. عنصر قانونی، ۳. عنصر روانی و معنوی.

در بحث ما، یعنی همانندسازی انسان، حداقل دو عنصر مفقود است: عنصر روانی - مفهومی که همان نیت و قصد بر عمل است؛ چون پیش از این گفته شد که اگر انسانی را طوری برنامه ریزی ژنتیکی نمایند که پیشاپیش انتخاب هایش معین شده باشد، در این صورت نیت و قصد از او صادر نمی شود و بر فرض که صادر شود، براساس آن مسئولیت کیفری متوجه او نمی گردد.

عنصر قانونی نیز چنان که در این چالش آمده است، تغییر نوع خلقت توحیدی نیست؛ بلکه عنصر قانونی و شرعی ارتداد، ستیز و انکار ارادی و آگاهانه حق و حقیقت پس از آن است که حق با استدلال روشن، قوی و مبرهن برایش ثابت شده و به قصد تخریب نظام اعتقادی و یا نظام اجتماعی - سیاسی برآمده از آموزه های دینی - اسلامی باشد. این عنصر قانونی را از آیات زیر به دست می آوریم.

خداوند در سوره بقره آیه ۲۵۶ می فرماید: (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی). از این آیه استفاده می شود که: اولاً، دین ورزی و دینداری زوربردار نیست و با فشار و از سر اکراه نمی شود آن را برگرفت و یا رها نمود. ثانیاً، پس از آن که حق به طور روشن مدلل و معلل شد، انکارش گمراهی و ضلالت، و اقرارش هدایت است. ثالثاً، تأکید و دستور به نهادینه شدن اصل تحقیق و پژوهش است.

در سوره یونس، آیه ۹۹ ایمان که عنصر بنیادین دین است، یک واقعیت و فرایند کاملاً اختیاری دانسته و به همین جهت از اعمال فشار و زور و اجبار در ایمان داری منع شده است:

(ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً أفانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین).

در سوره نحل، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ می فرماید:

(من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالإیمان ولكن من شرّح بالكفر صدراً فلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا علی الآخرة).

در سوره یوسف، آیه ۱۰۸ آمده است:

(قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة).

باز در سوره جن، آیه ۲۱ می فرماید:

(قل انی لا املک لکم ضراً و لا رشداً).

آنچه از این آیات به دست می آید، این است که:

اولاً، دینداری و دین ورزی با زور و فشار جمع نمی آید. پس استعمال سازوکارهای اجبار نادرست است، به ویژه این که دین شیوه ای است که تأمین سعادت و تعالی فراگیر انسان را فراهم می آورد. پر پیداست که این دو امر با اعمال زور، نه مطلوب است و نه دست یافتنی.

ثانیاً، بنابر نکته بالا، هادیان و راهنمایان (انبیا) موظف اند که جامعه را آگاه و بینا سازند و سپس با عرضه دین آنها را به دین فراخوانند تا فرد دیندار و جامعه دینی، در سایه آموزه های دینی سرشار از آگاهی و بینایی گردد و در شاهره سعادت و کمال با آزادی اراده گام بردارد. این جاست که پیامبر(ص) می فرماید: (من مالک ضرر و یا رشد شما نیستم) (جن/۲۱). مسئولیت انبیا و همه راهنمایان به سوی حق، آگاه سازی مردم و تبیین حقایق است.

ثالثاً، اینک پس از اثبات مستدل حق و آگاه شدن از آن، فردی ممکن است نه از باب تحقیق و پژوهش، بلکه از سر عناد و ستیز به قصد تخریب و براندازی به انکار روی بیاورد. این جاست که انکار او مجازات های سنگینی برایش در پی دارد، چه در دنیا و چه در آخرت. این مجازات در نظام های اعتقادی، حقوقی - اجتماعی متفاوت است.

به هر ترتیب، موضوع ارتداد تغییر نوع خلقت نیست؛ بلکه ستیز آگاهانه و عامدانه با انگیزه منفی می باشد و این ویژگی و حالت در انسان های شبیه سازی شده به همان اندازه، زمینه پیدایش و گسترش دارد که در انسان های طبیعی؛ زیرا واقعیت همانندسازی انسان این است که پس از شبیه سازی، به ماشین تبدیل بشود که تنها طبق برنامه داده شده، کار بکند؛ بلکه همان طوری که پیش از این درباره همانندسازی سخن گفته شد، فردی که از طریق این روش تولید می شود، تمامی ویژگی های ژنتیکی والد خویش را (همان فردی که نقشه ژنتیکی D.N.A او مبنای ساخته شدن این است) دارد؛ یعنی چنان که والدش موجود آزاد و مختار است و می تواند واجد اندیشه، انگیزه ها، ارزش و روش های مختلف باشد، این فرد همانندسازی شده نیز چنان است و تحت تأثیر عوامل آموزشی، پرورشی، محیطی، معرفتی... می گزیند و وامی نهد و شخصیت نو می یابد، پس از روشن شدن حق و حقیقت می تواند آن را برگزیند و حمایت نماید و یا از باب عناد و لجاجت وانهد و عَلم مخالفت برگیرد.

۲. مواجهه با پدیده ارتداد، هنگامی که وارد حوزه کیفی شود، نه به مثابه یک آموزه و ارزش پایا و لایتغیر، بلکه چونان شیوه ای است که جهت حفظ امنیت روانی و فیزیکی جامعه دینی لازم می افتد.

از مطالب بیان گردیده، نتیجه می گیریم:

الف) شبیه سازی انسان برابر با تغییر نوع خلقت نیست، نه به این معنا که در اثر این روش انسان به حیوان تبدیل بشود و نوع جدیدی از مخلوق از آن بیرون داده شود و نه به این معنا که پس از همانندسازی موجود به دنیا آمده، هرچند هویت و جوهر انسانی دارد، اما آینده و سرنوشتش از پیش تعیین شده باشد، خواه خوب و خواه بد. به عبارت دیگر، اختیار و آزادی اراده از او سلب نگردیده تا عوامل محیطی، آموزشی و ده ها عامل دیگر بر شخصیتش اثر گذارد و آن را تغییر بدهد.

به این ترتیب، فضا و ضرورت برای حضور دین و فقه پویا کاملاً فراهم است.

ب) بر فرض که موضوع احکام ارتداد تغییر نوع خلقت باشد - که نیست - در این فرایند اسباب عمومی تکلیف و مسئولیت انسان شبیه سازی شده، مفقود خواهد بود؛ در نتیجه، محکومیت و محرومیتی متوجه او نیست. از این زاویه هم اگر به قضیه نگریسته شود، فضا برای فقه و تفقه تنگ نمی باشد.

چالش پنجم

یکی دیگر از عرصه هایی که از مهندسی ژنتیک و توفیق فرایند آدم سازی، کنش پذیر و متأثر است، مسئله حقوق زن است.

بدون تردید در فقه اسلامی، نزد شیعه و سنی، پاره ای از حقوق و احکام برای زنان وجود دارد که گونه ای از تفاوت میان زن و مرد در آنها به چشم می خورد. دقیقاً همین تفاوت و تمایز سرچشمه پاره ای از امتیازات حقوقی، فقهی و به تبع آن اجتماعی است؛ مثلاً زن از نظر شخصیت حقیقی می تواند مجتهد بشود و تمامی دانش هایی را که برای داوری و قضاوت لازم است، در خویش جمع نماید و همین طور است در مقوله رهبری جامعه و امت، ولیکن از حیث شخصیت حقوقی، حق قضاوت در مقیاس بزرگ یعنی قاضی القضاتی یا ریاست قوه قضاییه را ندارد و همچنین نمی تواند رهبر جامعه، امام جمعه، امام جماعت برای غیرزنان گردد. نیز در عرصه حقوق مدنی، حق برابره اثبات حقوق مالی به او داده نشده است؛ مانند اثبات ملکیت مالی و عینی برای یک شخص و نیز قضایایی که مستقیماً مربوط به امور مالی نیستند؛ مثل دیه و شهادت که دو زن برابر شهادت یک مرد است. همچنین است در حقوق کیفری و جزایی خانوادگی که حق اثبات برابر با مرد به او داده نشده است؛ مثلاً در اثبات حدود و یا نکاح، شهادت چهار مرد لازم است و در صورت نبودن چهار مرد، سه مرد و دو زن؛ ولی هیچ گاه چهار زن به تنهایی و یا دو زن با دو مرد یا سه زن با دو مرد حق اثبات در مسائل نامبرده ندارند و همچنین در باب طلاق و رؤیت هلال، شهادت و سخن زن مقبول نمی افتد.

علت تفاوت های حقوقی که در روایات و پاره ای از آیات در مورد زنان اعمال شده است، هرچند بتمامه برای ما مکشوف نیست، ولیکن از تحلیل های روان شناختی و انسان شناختی علما و نیز سخنان معصومان استفاده می شود که: ۱. از نظر خلقت، نیروی حسی و عاطفی زنان بر نیروی عقلی آنها غلبه و سیطره دارد. ۲. زنان علاقه مندند به این که زیر نظارت و سرپرستی شخصی دیگر قرار بگیرند. ۳. زنان از پذیرش و انجام مسئولیت های سنگین و دشوار ناتوان اند و این ریشه در ساختار بیولوژیکی و آناتومیکی آنها دارد.

از جمله کارکردهای مهندسی ژنتیک، تغییر خصلت و مشخصات نامبرده و جایگزینی آنها به برترین و پست ترین است. امروز با نسخه نویسی های ژنتیک، احتمال تولید انسان هایی، خواه مرد و خواه زن، می رود که توانایی مغزی و عقلانی و نیز مقاومت بیولوژیکی و آناتومیکشان بسیار بالاست و در مقابل، جنبه های عاطفی و احساسی بی فروغ است و یا برعکس، قوت بیشتر پیدا کرده است که نمونه هایی از موجودات زنده نیز تولید شده است.

با این حساب، تفاوت های عقلانی و جسمانی زن و مرد از بین می رود و با از بین رفتن آن، امتیازات حقوقی برآمده از آنها نیز غیرمنطقی و ناموجه می گردد. از این رو، در باب اثبات حقوق مالی، حقوق کیفری و جزایی... دیگر دو زن عدل و برابر یک مرد نیست؛ بلکه یک زن، عدل یک مرد است: با شهادتش می توان روزه گرفت و افطار کرد، رهبری و قضاوتش را پذیرفت و با امامت او نماز جمعه، جماعت و اعیاد گزارد!!

و تمامی این تغییرات و دگرشدن ها از چالش هایی است که احتمال رویارویی آن با فقه در زمینه حقوق زن بسیار قوی به نظر می رسد.

پاسخ چالش پنجم: ۱. مهندسی ژنتیک که شالوده علمی و فنی همانندسازی انسان می باشد، روی به سوی زدودن تفاوت های وجودی و اجتماعی انسان ندارد و نمی تواند چنین باشد؛ از آنچه در باب شبیه سازی (Cloning) پیش از این گفتیم، بدین نکته آگاه شدیم که موجود شبیه سازی شده، دارای اطلاعات و نقشه ژنتیکی والدش و نیز دانش و سایر خصوصیات مغزی و روانی اوست. انسان شبیه سازی شده، در مقابل عوامل بیرونی - محیطی به همان شکل تحریک و واکنش نشان می دهد؛ هرچند کیفیت و قلمرو آنها فرق می کند. از سوی دیگر نقشه ژنتیکی و D.N.A انسان ها از نظر ساختار و قوانین عمومی و حیاتی شباهت هایی دارند؛ مثل این که سلول تخم تمامی انسان ها، حاوی تمامی اطلاعات از کل بافت های بدن به صورت فعال است و سلول هر بافت، تنها اطلاعات مخصوص به همان عضو و بافت را به طور فعال دارد، ولیکن مکانیسم همکنشی درونی هر سلول، واکنش آنها در مقابل عوامل و متغیرهای بیرونی، چند و چون و نیز ظرفیت ترکیب پذیری بازهای چهارگانه D.N.A، فعال شدن و انتقال اطلاعات ژنتیکی فرد انسان ها در تک تک سلول ها و در مجموع کارکردهای زیستی شان یکسان و مشابه انجام نمی گیرد؛ حتی در نباتات که زمینه یکسانی زیادتر است، باز هم تفاوت ها کاملاً پیداست. به طور نمونه خیارها و لوبیاهای شبیه سازی شده، گرچه از حیث شکل

ظاهر ممکن است همانند باشند، ولیکن طعم، ترکیب عناصر درونی، مقاومت و واکنش آنها در مقابل آفات و عوامل بیرونی قطعاً یکسان نیست؛ در انسان ها به طریق اولی این خصوصیت نمود دارد.

بنابراین شبیه سازی برابر با یکسان و یکدست سازی همه جانبه نمی باشد تا چالش های نامبرده از این بابت بر آن مترتب گردد. پس در جامعه انسانی همیشه تفاوت وجود دارد؛ حتی دو فرد دو قلو از تمامی حیثیات و ویژگی ها یکسان نیستند؛ منتها در تفکر اسلامی، این تفاوت ها شالوده امتیازطلبی و برتربینی و بالاتر نشینی یک فرد بر دیگری، زن بر مرد و مرد بر زن نمی تواند باشد. به همین جهت، در اسلام که زنان نمی توانند در عالم تشریح امام جماعت مردان قرار گیرند، به هیچ وجه برتر و بهتر بودن مردان بر زنان اراده نشده است، اما این تفاوت ها، وظایف و مسئولیت ها و نیز استحقاق های ویژه ای (حق شغل و کار کردن، تأمین اجتماعی، خدمات پزشکی و درمانی، بیمه های مختلف، درآمدها...) را برای هرکدام فراهم آورده است، البته با توجه به سطوح مختلف تفاوت ها؛ چون پاره ای از تفاوت ها برساخته روابط و مناسبات خاص و نیز نظم اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می باشد که به مثابه یک متغیر عمل می کند؛ اما پاره ای از تفاوت هاست که ریشه های عمیق ژنتیکی دارد و بر محور آن پاره ای از حقوق، وظایف و مسئولیت های ویژه پدید می آید؛ مانند زایش و پرورش طفل در مراحل زهدانی آن، تولید شیر... که زنان از چنین توانایی ژنتیکی و فیزیولوژیکی برخوردار می باشند و نه مردان. طبعاً در این وضعیت و با توجه به این مشخصه، زنان از حقوقی برخوردارند که مردان نیستند و نمی توانند باشند.

همان طوری که میان زن و مرد تفاوت هایی وجود دارد، یکسانی هایی نیز هست که همین یکسانی مبنای یک سلسله حقوق پایه برای هر دو جنس می باشد و هیچ گونه امتیاز و تفاوتی در برخورداری از آن وجود ندارد. شبیه سازی انسان همان طوری که آن تفاوت ها را به یکسانی تبدیل نموده است، این یکسانی را نیز نتوانسته به تفاوت تبدیل نماید؛ در نتیجه، حقوق و احکام هر حالتی و مبنایی نیز متناسب با آن به وجودش ادامه می دهد.

انسان همانندسازی شده (خواه مرد و خواه زن) حق حیات طبیعی و شایسته، کرامت و احترام، حرمت و مصونیت ذاتی، عرضی و مالی، حق مالکیت و تلاش و بهره برداری از آن دو، حق تکامل و توسعه شخصیت، حق ارتباط، حق آزادی و آگاهی، آموزش و پرورش... را به طور برابر دارند؛ چون موجودیت انسان که مبنای این حقوق است، در زن و مرد طبیعی و همانندسازی شده، یکسان وجود دارد.

۲. بر فرض که مهندسی ژنتیک در حوزه همانندسازی انسان، قادر باشد که تمامی تفاوت ها را (چه آن که از ناحیه ساختار فیزیکی، مغزی و اناتومیک به وجود می آید و چه آن که از جانب عوامل بیرونی وارد می آید) تبدیل به مشابهت و یکسانی نماید، این امر تا هنگامی که در حد و اندازه نمونه های تک افتاده باشد و به قواره تولید انبوه نرسد، نمی تواند مبنای قانون گذاری و قاعده مندی باشد. اما همانندسازی انسانی، تا امروز به این حالت نرسیده است و رسیدن به آن کاری بس دشوار و دست نیافتنی می نماید؛ همان طور که دانشمندان

علم ژنتیک در این باب دو دیدگاه دارند: عده ای تولید انبوه چنین انسانی را کاری بسیار دشوار می دانند. گروه دیگر تولید انبوه را غیرممکن دانسته اند. به هر صورت، استثنا نمی تواند قاعده شود تا براساس آن قانون گذاری انجام پذیرد.

۳. پاره ای از دستورها و احکام چونان روش و قاعده نظم اجتماعی و مناسبات انسانی و در حد بزرگ روش تنظیم امنیت و عفت عمومی می باشند و به همین جهت، تغییرپذیر و تکامل پذیرند و احکام متغیر اسلام نیز در همین راستا، معنا و مصداق پیدا می کند.

با چنین نگرش و رویکرد به احکام فقهی - دینی، می توان بر بسیاری از پیشامدها و قضایایی که چونان چالش فراروی فقه و تفکر دینی نمود پیدا کرده است، غالب آمد و نتایج شبیه سازی انسان نه مانع از حرکت فقه تفقهی، بلکه به اسباب و عوامل پویایی و پایداری آن تبدیل می گردد و قانون گذار را در فرایند قانون گذاری در افق وسیعی قرار می دهد. البته پاره ای از نتایج شبیه سازی انسان، در صورت تحقق مشکلاتی عملی و اجرایی پیش خواهد آورد که حل آن در گرو تعامل و حضور علوم و فنون مدیریت و سیاست گذاری جمعی است و تنها متوجه فقه نمی باشد.

چالش ششم

در تفکر دینی و متون فقهی، یکی از روش های مهم تشخیص نسب و الحاق فرزند به پدر این است که از حین انعقاد نطفه تا لحظه ای که فرزند به دنیا می آید، می باید حداقل شش ماه و حداکثر نه ماه و در مواردی تا یک سال بگذرد. بنابراین اگر فرزند قبل از شش ماه به دنیا بیاید - البته فرزند کامل، نه علقه یا مضغه و یا این که پنج ماهه سقط بشود - ملحق به آن پدر نیست.

این ملاک، هم از آیه شریفه (حمله و فصاله ثلاثون شهراً) و هم از روایات فراوانی فهمیده می شود؛ از جمله این روایات است:

(عن الحلبي عن ابي عبدالله قال: إذا كان للرجل منكم الجارية يوطأها فيعتقها فاعتدت و نکحت فإن وضعت لخمسة أشهر فإنه لمولاهما الذي أعتقها و إن وضعت بعد ما تزوجت السنة أشهر فإنه لزوجها الأخير)؛ ۱۳

امام صادق فرمود: هرگاه مردی از شما کنیز خویش را وطی نماید و بعد آزادش کند و آن زن عده نگه دارد و بعد از آن ازدواج نماید، سپس فرزندی پس از پنج ماه به دنیا آورد، آن فرزند به مولای کنیز ملحق است که او را آزاد کرده است، و اگر بعد از ازدواج و پس از شش ماه فرزند را به دنیا آورد، آن فرزند به شوهرش ملحق است.

در روایت مرفوعه ای از امام صادق(ع) آمده است که حضرت علی(ع) فرمود: (زن در کمتر از شش ماه نمی

با به میدان آمدن مهندسی ژنتیک، این روش در تشخیص نسب و الحاق فرزند به پدر و مادرش کاربردی نخواهد داشت؛ چون با برنامه نویسی و مهندسی D.N.A این امکان وجود دارد که نطفه اولیه با سرعت روند تحول و تکامل را بپیماید و در فاصله زمانی بسیار کوتاه تری از شش ماه - مثلاً یک ماه یا دو ماه - تبدیل به یک انسان تمام عیار گردد که مهبیای تولد است؛ زیرا این فرایند در نباتات و بعضی از حیوانات عملی شده و بر فعالیت انسان نیز به شدت تمرکز یافته است. در این صورت، طبعاً این روش فقهی ره به جایی نمی برد.

چالش هفتم

پیامد مهندسی ژنتیک، تقویت مالکیت تکوینی و تشریحی انسان بر انسان و برکندن ریشه الهی این موجود است. این ایستار نه با آموزه های دینی می سازد و نه با آزادی ذاتی انسان که محور نظام حقوقی بشر می باشد. در این صورت نقش اجرایی و الزامی قواعد و قوانین فقهی - حقوقی اسلام بی فروغ می گردد؛ چون ریشه الهی و وحیانی انسان از او گرفته می شود؛ در حالی که ریشه عملگر آن قواعد و مواد فقهی - حقوقی در عالم علوی و الوهی است. این ایستار تنش پدید می آورد و چالشی را فراروی فقه قرار می دهد.

چالش هشتم

با دستکاری های ژنتیکی، احتمال به وجود آمدن مردها و یا زن هایی می رود که از نظر شهوانی و جنسی کاملاً بی میل و یا پرشهوت اند. در هر دو صورت، روابط جنسی، مسئله ازدواج، تشکیل خانواده که در فقه به جهت تأثیرات اجتماعی، اخلاقی و اعتقادی بدان توجه فراوان شده است، متزلزل و آسیب پذیر می گردد؛ چون هرگاه صورت نخست به وقوع بپیوندد، اصل ازدواج، تشکیل خانواده که یک واحد بسیار ارزنده تربیتی - آموزشی و ساختاری جامعه می باشد، نسل گیری جهت بقای نوع بشر از بن ویران و نوع طبیعی بشر و همین طور جامعه انسانی منقرض می شود. هرگاه صورت دوم اتفاق بیفتد، باز هم نسل انسان تهدید می گردد و ما با حیوان هایی انسان صورت، نه سیرت، مواجه خواهیم بود. پس در هر دو صورت، آموزه ها و احکام شرعی بی تأثیر و معطل اند؛ چون چنین احکامی به انسان طبیعی اختصاص دارد و آنچه اتفاق خواهد افتاد، هیچ کدام چنین نیستند.

پاسخ چالش ششم: در باب الحاق فرزند به پدر و مادر و یا یکی از آن دو، در فقه دو رویه لحاظ شده است: ۱. رویه تکوینی - طبیعی، ۲. رویه شرعی و قانون گذارانه.

طبق رویه نخست، هنگامی فرزند به ابوین ملحق می باشد که واجد سه ویژگی بوده باشد:

اولاً، فرزند برساخته از سلول جنسی زن و مرد و یا یکی از آن دو باشد و به تعبیر فقهی از نطفه آنها به دنیا آمده باشد.

ثانیاً، از حین تعامل و مقاربت جنسی آن دو، حداقل زمانی که لازم است تا فرزند متولد گردد، شش ماه (شمسی یا قمری) است.

ثالثاً، نهایت زمانی که پس از مقاربت جنسی که در اثر آن نطفه انسان بسته می شود تا هنگامی که به دنیا می آید، نه ماه تا یک سال است.

از میان این سه ویژگی، ویژگی نخستین، نقش کلیدی و پایه دارد و به هیچ وجهی تغییر نمی پذیرد؛ هرچند شیوه های ساختن و تعامل متفاوت می باشد. به همین جهت، پاره ای از فقها فرزندی را که نطفه اش از طریق دخول شوهر به همسرش و یا انزال در اطراف فرج منعقد شده و به دنیا آمده، ملحق به آن دو می دانند و الحاق فرزندی را که از اثر تعامل سلول های جنسی آن دو - منتها با روش های دیگر - متولد می گردد، مشکل می دانند؛ از جمله آیت الله سیستانی فرموده است:

(يلحق الولد المرأة بزوجها في العقد الدائم والمنقطع بشروط: الأول دخوله بها مع العلم بالإنزال أو احتماله أو الإنزال على ظاهر الفرج و أما مع انتفاء الأمرين و دخول مائه في فرجها ففي إلحاق الولد به إشكال... ۱۵)

اما جمعی دیگر از فقها ملاک را تعامل سلول های جنسی زن و شوهر دانسته اند؛ هرچند با روش های مصنوعی باشد؛ مانند تلقیح و غیر آن، البته با مراعات احتیاط های لازم برای پرهیز از گناه.

آیت الله صادق روحانی در این زمینه فرموده است:

(... و بالجمله يصدق الولد عليه عرفاً و المانع الشرعی منتفٍ إذ ليس إلا الزنا والتلقيح ليس منه لا عرفاً و لا شرعاً) ۱۶.

امام خمینی نیز در این باره فرموده است:

(... بلکه حتی در موردی هم که تلقیح نطفه مرد در همسر او به وجهی حرام صورت گرفته باشد - مثلاً عمل تلقیح را مرد اجنبی انجام داده و یا بر وجهی نامشروع نطفه از مرد خارج شده باشد - باز فرزند متولد شده، فرزند آن دو است؛ هرچند که مرتکب عمل حرام شده و گناه کرده است) ۱۷.

بنابراین آنچه ملاک و قانون در این رویه است، همانا تعامل و تخلیط سلول جنسی زن و شوهر (نطفه مرد و زن) است و فرزندی که ساخته شده است از تعامل سلول های جنسی مرد و زنی که با هم همسرند، ملحق به آن دو است؛ اما این که با چه روشی این تعامل به وجود می آید، طبعاً حالت ثابتی ندارد و متغیر است. همچنین مدتی که سلول های جنسی پس از تعامل و انعقاد، به یک انسان کامل تبدیل می گردند نیز تغییرپذیر می باشد؛ ممکن است با عوامل طبیعی یا روش های علمی و مهندسی ژنتیکی، این مدت طولانی و یا کوتاه

گردد. از این رو، تعیین حداقل و حداکثر زمان در الحاق انسان به والدش که در فقه آمده است، جنبه طریقیّت دارد، نه قانونی؛ یعنی بیانگر سازوکار طبیعی در حالت متعارف و خاص است. این فرایند و سازوکار در اثر برنامه نویسی ژنتیکی تغییر می پذیرد و فرزند را ممکن است پیش از شش ماه و یا پس از یک سال پدید بیاورد و در معیت ملاک نخستین نوزاد متعلق به پدر و مادرشان می باشد. پس مهندسی ژنتیک مشکلی برای فقه به وجود نمی آورد.

امام خمینی در این باب سخنی شنیدنی دارد و می فرماید:

(اگر طفلی قبل از تمام شدن اقل حمل (شش ماه)، به طرق مصنوعی رشد نموده، متولد شود، مثلاً به وسیله بعضی از اشعه ها سیر طبیعی او را سرعت ببخشند و یا به عکس طفلی به طرق مصنوعی سیر طبیعی اش کند شود و بیش از اکثر حمل (یک سال) در شکم مادر بماند، در هر دو حال ملحق به پدرش می باشد، البته به شرطی که بدانیم طفل از نطفه آن پدر است.) ۱۸

در رویه دوم شرعی، ملاک الحاق، عقد و ملک یمین است. پس در فقه و تفقه اسلامی ملاک و مبنای الحاق فرزند، ویژگی نخستین رویه اول در کنار رویه دوم با هم می باشد و در فقدان این دو ملاک، فرزند از آن دو نیست و احکام خاص نیز پیدا می کند.

نکته ای که در این باب به تأمل بیشتر نیازمند است، این است که در شبیه سازی انسان، همان طوری که بیان گردید، حداقل در یک سوی این تعامل سلول جنسی یا نطفه حضور ندارد؛ زیرا در این روش هسته و نقشه ژنتیکی سلول یک بافت (عصبی، پوستی، استخوانی) آن گرفته می شود و پس از تخلیه هسته سلول جنسی فرد دیگر (خانمی از نقشه ژنتیکی آن، نقشه ژنتیکی آن بافت در داخل این سلول جنسی جایگزین می شود و پس از طی مراحل فرزند متولد می شود. در این صورت الحاق چگونه است؟

در گذشته بیان شد که در سلول های بافت های بدن، جز سلول تخم یا جنسی، اطلاعات مربوط به همان بافت به صورت فعال، و اطلاعات بافت ها و اعضای دیگر به طور غیر فعال است. در اثر روش شبیه سازی انسان (به گونه ای که پیش از این توضیح داده شد)، اطلاعات غیر فعال بتمامه فعال می شوند. البته در نتیجه تعامل و کمک سلول جنسی، طبعاً فرزندی که متولد می گردد، برساخته از همکنشی آن دو سلول است و ویژگی های ساختاری و کارکردی آن دو سلول در این مولود سرازیر شده است. بنابراین فرزند ملحق به آن دو است. در این جا گرچه یک سوی تعامل سلول جنسی نیست، چون سلول بالغ یک بافت است، ولیکن نقشه ژنتیکی همین سلول، هنگامی که در داخل هسته سلول جنسی جایگزین گردید، دقیقاً کارکرد یک سلول جنسی را واجد می شود و اطلاعات تمامی بافت های بدن در آن فعال می گردد و از این باب امتیازی با سلول جنسی ندارد. گویا خود، تبدیل به سلول جنسی یا همان نطفه شده است. این که یک سلول را جنسی یا بنیادی می خوانند، به همین سبب است که تمامی اطلاعات انسان کامل در آن به طور فعال وجود دارد و هر سلول که دارای این شاخصه شد، در واقع خود یک سلول بنیادی یا جنسی خواهد بود و مولود بتمامه از آن ساخته می

شود. بنابراین ملاک پایه ای که در فقه اسلامی جهت الحاق فرزند بازگو شده است، همچنان درست و پر کاربرد خواهد بود.

پاسخ چالش هفتم و هشتم: با توجه به مطالبی که در مقام پاسخ گویی تا این جا گفته شد، جواب و حل چالش های هفتم و هشتم نیز روشن شده است. در اسلام بهبود و سلامت همه جانبه نسل انسان مطلوبیت ذاتی دارد، نه شیوه های خاص. از این روی، هر روش و سازوکاری (نهادی، سازمانی، حقوقی، روانی، خدماتی، فنی و علمی) که به تأمین این هدف بینجامد، مورد تأیید اسلام قرار می گیرد و چون مهندسی ژنتیک می تواند در خدمت انسان واقع شود، از نظر اسلام، نه تنها ممنوعیت ندارد، بلکه مطلوبیت دارد، البته با استفاده های غیر انسانی آن موافق نیست.

چالش نهم

در اثر مهندسی D.N.A و ترکیبات نوی که در ساختار آن پدید می آید و برنامه هایی که به آن داده می شود، صله رحم و ملاکیت آن بی ارزش می گردد که این امر، پیامدها و یا تأثیرات ناخواسته و ناگواری بر پاره ای از احکام فقهی و اخلاقی می گذارد؛ چون (تراپط رحمی) در فقه به مثابه معیار و دلیل عمل می کند؛ مثلاً در روایات تأکید فراوان بر صله رحم رفته است؛ زیرا آن را موجب طول عمر، کاهش فقر و... می داند. طبعاً قطع رحم فقرزا و طول عمرزدا است. پیامبر اسلام فرمود:

(من سرّه ان یُبَسَطَ له فی رزقه و ینسأله فی اجله فلیصل رحمّه)؛ ۱۹

هر که دوست دارد روزی اش فراوان و مرگش به تأخیر افتد، باید صله رحم کند.

علی (ع) می فرماید:

(صله الرحم یوسّع الآجال و ینمی الأموال)؛ ۲۰

صله رحم مرگ را دور و مال را افزون می کند.

روایاتی بدین مضمون فراوان است.

مهندسی ژنتیک اصل پیوندهای رحم و خونی را بی معنا و نابود می کند و با بی فروغ شدن صله رحم، می باید میزان فقر و ناداری، مرگ و میر، دشمنی و عداوت... افزون تر شود؛ اما با مهندسی ژنتیک و دستاوردهای بیوتکنولوژی، دغدغه کمبود مواد، انرژی، منابع، کاهش یافته، و سطح رفاه، دارایی و ثروت و عدم محرومیت افزایش پیدا می کند. همچنین میزان مرگ و میر کاسته می شود، میانگین سن بالا می رود و سلامت توسعه

می یابد؛ چون بسیاری از امراض خونی، ژنتیکی، میکروبی، سلولی... قابل تشخیص، کنترل، تداوی و پیشگیری می گردند و این ایستار درست مقابل ایستاری است که در روایات ترسیم شده است.

در فقه هبه به ذی رحم، لازم و برگشت ناپذیر است؛ اما با توجه به آنچه در بالا گفته شد، این حکم فقهی بی مورد می شود؛ چون فرق و امتیازی میان ذی رحم و غیر ذی رحم باقی نمی ماند.

براساس حکم فقهی در هر طبقه ارث بر، نزدیک ترین فرد به مورث، مانع از ارث بردن دورترین فرد از او می گردد؛ مثلاً در طبقه اول، تا زمانی که فرزند میت وجود دارد، فرزند فرزند مورث ارث نمی برد.

بنیاد این حکم بر پایه ترابط رحمی و خونی قرار دارد و هر کسی که از این منظر یک پله نزدیک تر است، یعنی ساختار ژنتیکی تمامی سلول هایش و به تعبیری نقشه ژنوم او از زاویه های مختلف بسیار شبیه به موجود دیگر باشد، مستحق آن حکم و امتیاز حقوقی است. در مثال ما، فرزند میت، به میت بیش از فرزند فرزند میت شباهت ژنتیکی دارند و نقشه ژنومشان به هم می خورد.

زراره می گوید از امام صادق(ع) شنیدم که ایشان در مورد آیه شریف (ولکل جعلنا موالی مّا ترک الوالدان والاقربون)، فرمود:

(انما عنی بذلک اولوا الأرحام فی الموارث و لم یعن أولیاء النعمة فأولاهم بالمیت أقربهم إلیه من الرحم التی یجره إلیها)؛ ۲۱

مقصود اولوا الارحام در موارث است و نزدیکان در نعمت، یعنی ولی نعمت، قصد نشده اند. از این رو، نزدیک ترین فرد به میت کسی است که از حیث رحم قرابت دارد.

و در روایت دیگر از علی(ع) نقل شده که ایشان می فرماید:

(ان کلّ ذی رحم بمنزلة الرحم الذی یجر به إلا أن یکون وارث أقرب إلی المیت منه فیحجبه). ۲۲

معنای کشاندن و نزدیک سازی رحم، که در روایت آمده است، صرفاً معنای ظرفی آن نیست که خروج از یک جایگاه کفایت بکند؛ بلکه فراتر از آن، همان شباهت و همخوانی ساختار ژنتیکی تمامی سلول ها و اعضای... آنها مهم است.

اینک مهندسی D.N.A ملاک و معیار اولوا الارحام بودن را در هم ریخته است؛ چون شباهت و همخوانی ژنتیکی و خونی طبقات دور و نزدیک مورث، یا یکسان و برابر می گردد و یا بیشتر از آن می شود. در هر دو صورت، هیچ اولویت برای طبقات اقرب برای ارث بردن باقی نمی ماند و جنبه مانعیتشان از بین می رود و امید فرزند در کنار پدر برای ارث بردن از پدر بزرگش قوت می یابد؛ یا این که با مهندسی ژنتیک، از بن مقوله (رحم)، قرابت و اولویت دگرگون و نابود می شود. در این صورت، تمامی احکام فقهی که با توجه به این معیار

صادر شده اند، بی خاصیت می شوند؛ مثل ولایت پدر در تزویج دختر بالغ و باکره، اولویت و امتیازات حقوقی که در فقه در باب ارث، قتل و دیه، به نزدیکان پدری مورث و یا مقتول داده شده است.

پاسخ چالش نهم: ۱. افزایش طول عمر، وسعت در معیشت و سلامت، زیادی رزق برآیند عوامل ژنتیکی - بیولوژیکی، اقتصادی، زیست محیطی، بهداشتی، علمی، امنیت اجتماعی و جز اینها است و صله رحم به مثابه یکی از این عوامل می تواند عمل بکند؛ پس عامل یا علت انحصاری نیست.

۲. فلسفه تأکید بر صله رحم، تقویت و توسعه تعامل سالم میان انسان ها و نهادهای انسانی می باشد؛ چون توسعه ارتباطات و تعاملات بر پایه صله رحم، ضریب شناخت، اعتماد، اطمینان و همکاری های اقتصادی و روانی میان انسان ها را تقویت می کند.

۳. صله رحم یک شاخص زیست شناختی است. بدین معنا که هم بیانگر و هم برساخته شباهت ها و همسانی های ژنتیکی و نقشه های D.N.A دو یا چندین فرد انسانی است. مهندسی ژنتیک یا شبیه سازی انسان این نسبت و پیوند زیستی - ژنتیکی را از بین نمی برد. همین معیار و منطق در باب ارث نیز هست؛ چون بنیاد ارث بر شباهت، همسانی و پیوند نقشه ژنتیکی و ساختار D.N.A افراد در طبقات مختلف می باشد (البته این مبنا در مورد پیوندهای نسبی معیار است) و ارث بردن مشروط است به این که موانع بازدارنده از ارث - که در فقه آمده - وجود نداشته باشد؛ مثل لعان، کفر، قتل، تولد از زنا، رقیت و بندگی؛ زیرا این موانع حقوقی و قانونی به دلایل و علل اجتماعی، اعتقادی، امنیتی و انسانی از آن اصل و معیار استثنا شده اند و از آن جا که شبیه سازی انسان این پیوند در ساختار ژنتیکی را از بین نمی برد و قوانین فقهی نیز ماده و موضوع خود را دارد، چالش یاد شده خطرساز نیست، نه در باب ولایت، نه در ارث، نه در انساب.

چالش دهم

در فقه پاره ای از مسئولیت ها و فرصت ها، و به زبان فنی شخصیت حقوقی افراد، براساس خصایص و مشخصاتی حمایت می گردد. به عنوان مثال، نجابت و حلال زادگی، رابطه تنگاتنگی دارد با حق رهبری جامعه اسلامی، حق قضاوت، امامت جمعه و جماعت، انتخاب همسر و پذیرش شهادت. در مقابل، فرد نانجیب و زاده حرام از این حقوق و فرصت ها بی نصیب است و دیه او با دیه کافر ذمی و نه یک فرد مسلمان همسان می شود. در این زمینه روایات ۲۳ فراوانی وارد شده که در منابع فقهی آمده است. ۲۴

اما در مهندسی ژنتیک، احتمال تولید انسان های شبیه از تمامی جهات اخلاقی، معرفتی، فیزیکی و... افزایش یافته و از سوی دیگر مشخصه حلال زادگی و یا حرام زادگی در شخصیت وجودی انسان کاملاً محو و بی مورد شده است. از این رو، زمینه ها و اسبابی که امتیازات و فرصت های حقوقی و اجتماعی را به وجود می آورند، از بین می روند.

پاسخ چالش دهم: حلال زاده و یا حرام زاده بودن و به عبارت دیگر تولد از زنا یا از حلال، موضوعات یا عناوین اعتباری است که قانون گذار در روند قانون گذاری آن را ملحوظ داشته است. بدین معنا که هرگاه زن و مردی طبق قواعد فقهی و قانونی مشخصی و پس از پیمان معینی که در فرهنگ های مختلف متفاوت است، به هم پیوستند و فرزندى به دنیا آوردند، این موارد حلال زاده و در بیرون از آن قوانین، حرام زاده شمرده می شود. این در حالی است که در شبیه سازی، انسان با سازوکار کاملاً طبیعی و تکوینی پدید آمده و از سوی دیگر این سازوکار برابر یا مصداق و موضوع حرام زاده نیست.

چالش یازدهم

تمامی فقهای امامیه و پاره ای از فقهای عامه، بر این باورند که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسدند؛ هرچند در این که مصلحت یا مفسده در نفس حکم و امر و یا نهی است یا در متعلق امر و نهی و یا در نفس امتثال و اطاعت، اختلاف دارند. از سوی دیگر، جاعل این مصالح و مفاسد در امور یاد شده بشر نیست؛ بلکه خالق اوست که به تمامی جوانب وجودی او اشراف و علم دارد. به همین جهت، انسان نمی تواند به همه آنها آگاهی بیابد. هرچند به اجمال بخشی از آنها را به مدد عقل و یا دلیل نقلی که بیان شده، می داند، ولی بسیاری از مصالح و مفاسد خفی بر او پنهان خواهد ماند.

اینک که مهندسی ژنتیک به میدان آمده است، نه تنها شاهد تغییرات ظاهری و فیزیولوژیکی خواهیم بود، بلکه از تغییرات روحی، روانی، اخلاقی و معنوی نیز آگاه می گردیم و مهم تر این که با برنامه ای که بشر برای خویش می نویسد، هیچ زاویه ای از شخصیت او و هیچ مصلحت و مفسده ای از او پنهان نمی ماند و حتی فراتر از این، مصلحت و مفسده اش را خود او ترسیم و جعل می کند.

به این ترتیب، برای صدور حکم، اصل مصالح و مفاسد احکام در فقه نقش تعیین کننده اش را از دست می دهد، و این نیز چالشی دیگر فراروی فقه است.

پاسخ چالش یازدهم: اولاً، مصلحت و خیری که در دین و فقه اسلامی از آن سخن می رود، تماماً به انسان برمی گردد و این که سرچشمه مصلحت کجاست و این مصلحت در چه چیزی (در نفس حکم، در امر، در متعلق آن...) وجود دارد، آسیبی بدان نمی زند. و نیز این مصلحت و یا مفسدت برآمده و برساخته افعال، رفتار، افکار و باورهای خود انسان است و این دو حکم در مورد انسان های شبیه سازی شده و غیر آن، یکسان ساری و صادق است.

ثانیاً، تمامی مصالح از سنخ خفی و پنهان نیستند و با خردورزی های مضبوط و منطقی و نیز صفای درونی می توان بدن ها رسید. گذشته از این، مصالح به صورت کلی و عمومی پیدا و یا پیدایی پذیر می باشد؛ زیرا مقاصد و اغراض اساسی دین، روشن و آشکار و دست یافتنی است و نمی تواند پنهان بماند و مصالح مترتب بر احکام و دستورهای اسلامی در راستای همین مقاصد معنا و هویت می یابد و به عبارت دیگر بخشی از این مقاصد را می سازد؛ پس باید پیدا باشند، نه پنهان. آموزه ها و احکام دینی نیز همچنان دارای مصالح و مقاصدند، هم در موارد شبیه سازی شده و هم در غیر آنها.

بنابراین آنچه به سبب مهندسی ژنتیک آشکار و ترسیم می شود و در راستای مقاصد دین و یاریگر و موافق با آن است، در شمار مصالح می آید، وگرنه بیرون از مصالحی است که احکام معطوف بدان هاست.

چالش دوازدهم

یکی از کارکردهای دانش ژنتیک درباره انسان، ترازسازی و همانندسازی این موجود است؛ یعنی تولید موجوداتی که هویت های فردی یکسانی از حیث ساختار ژنی، خونی، سلولی، احساسی، عقلانی، چهره، رنگ، قد و جسامت و حتی از نظر خلقی دارند و این امر مشکلاتی در امور اقتصادی، اجتماعی، ازدواج، جرم، قضاوت، نمایندگی، وصایت، کفالت، وکالت و... پدید خواهد آورد. بدین معنا تشخیص و تعیین طرف قضیه که انسان است، بنیاد و شرط تحقق امور یاد شده است. به عنوان مثال، در ازدواج باید هویت شوهر و یا زن از تمامی جهات مشخص و معین باشد تا به این طریق تمایز میان او و دیگران روشن باشد؛ تمایزاتی مثل: سن، شکل، رنگ، قد، تحصیلات، نسب و گروه خونی.

اینک با مهندسی D.N.A احتمال به وجود آمدن انسان هایی که از حیث ساختار خونی، ژنی، سلولی و عضوی سرانجام خصوصیات جسمی و ظاهری کاملاً یکسان باشند، قوت گرفته است. حال اگر این پروژه به توفیق رسید، در این صورت تشخیص و تعیین که تمایزآور است، به درستی انجام نمی گیرد؛ در نتیجه، زن یا مرد در مقابل ده ها و صدها... فردی قرار خواهد گرفت که مشخصات کاملاً همانندی دارند و این امر تمییز شوهر و یا زن را از غیرشان بسیار دشوار می سازد. همین طور در تمییز و تمایز خریدار و فروشنده، وکیل، کفیل، وصی، دادرسان، شاک، موکل، موصی له... مشکل ساز می گردد.

این حالت، فقه را در محور موضوع شناسی به چالش فرامی خواند و طبعاً از حیث دستوری و اجرایی نیز موانعی را رویاروی آن قرار می دهد.

پاسخ چالش دوازدهم: اولاً، در اثر پیشرفت و پیدایش مهندسی ژنتیک، توانایی بشر در تشخیص دقیق هویت و شخصیت افراد، به مراتب تکامل و افزایش یافته است و این پیام و روش بسیار مبارکی است که داوری‌ها و رویه‌های حقوقی و فقهی را به سمت عدالت هدایت نماید و میزان اشتباه و خطا را بکاهد.

ثانیاً، چنان که گفته شد، نتایج و محصولات همانندسازی، یکسان‌سازی همه جانبه تمام موجودات انسانی نیست. نهایت این که از سوی دیگر، کارکرد ژنتیکی آنها در تمامی سطوح و مراحل یکسان نیست و نمی‌تواند باشد؛ زیرا عوامل جغرافیایی، فرهنگی، آموزشی... در ظهور و عملکردشان اثرگذار است. به همین جهت، هیچ منطق و مبنایی وجود ندارد که میزان داده‌ها، سازوکارها و شعاع خردورزی‌ها، احساسات و عواطف در همگان یکسان و همانند گردد.

مطالبی که تا این بخش جستار پیش رو بیان گردید، رهیافتی به این قضیه است که هرگاه دانش ژنتیک و مهندسی D.N.A در مورد انسان به توفیق نهایی دست پیدا بکند و مدعیات و نظریات این دانش و روش در فرایند آزمون پاسخ‌های مثبت دریافت بکند، فقه در محورهای یاد شده با چالش‌های جدی روبه‌روی خواهد شد.

سوای چالش‌های نامبرده، فقه موظف خواهد بود که برای پاره‌ای از پرسش‌ها و مسائل برآمده از مهندسی ژنتیک پاسخ بیابد؛ مثل:

خرید و فروش اطلاعات ژنتیکی افراد، چه حکمی دارد؟

انتقال ژن‌ها از موجودی به موجود دیگر چه دستوری دارد؟

آیا انسان‌ها حق برنامه‌ریزی ژنتیک را دارند؟

آیا دانشمندی که نقشه ژنتیکی انسان را کشف می‌نماید و به اطلاعات نوی دست می‌یازد و در ساختار ژنوم انسان تغییرات و ساختار جدیدی پدید می‌آورد، حق استفاده و تملک انحصاری از این کدها، اطلاعات، برنامه‌ها و ساختارهای نو را دارند؟ و ده‌ها پرسش دیگر.

امیدوارم این گزیده نوشتار، راهگشای مباحث نو در حوزه دین پژوهی و فقه قرار گیرد.